

جیحون شاهنامه

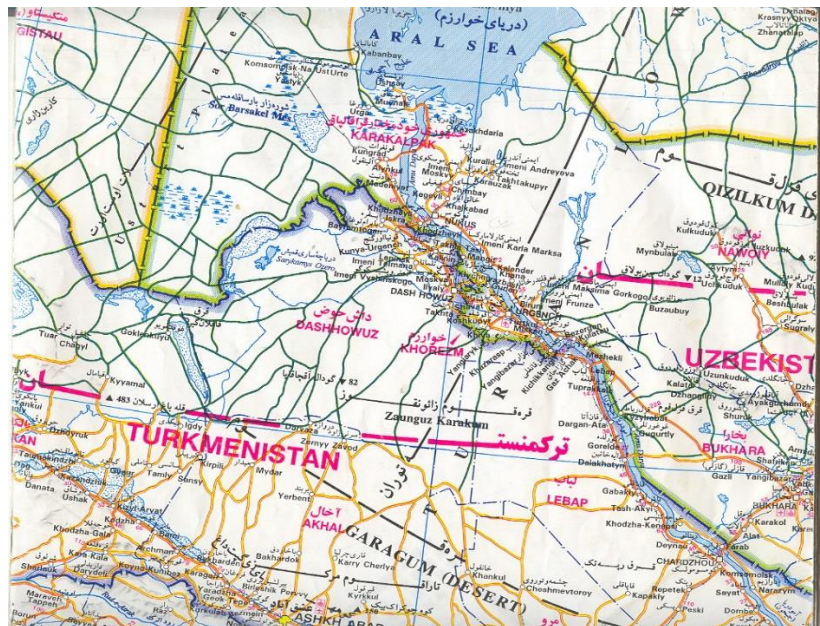
دکتر محمدجعفر یاحقی*

چکیده

آب همیشه برای انسان‌ها به‌ویژه در مناطق کویری و خشک از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. در دوره‌های مختلف در ساحل رودخانه‌های پرآب، تمدن‌های بزرگ تشکیل شده است. در آسیا رود جیحون یکی از مهم‌ترین رودخانه‌هایی است که تمدن آریایی کهن و ادامه آن بعدها در دوره اسلامی، در دو سوی آن شکل گرفته و در دوره اسلامی هم شهرهای مهم و دانش‌خیز و ادب‌آموخته بزرگی مانند: بلخ، مرو، بخارا، خوارزم، گرگانج، خیوه و... در اطراف آن قرن‌ها کانون علم و تمدن بوده است. جیحون در منابع تاریخی و به‌ویژه در شاهنامه به نام‌های مختلف: آب، رود، آموی، دریا، دریای پنج، هم خوانده شده و اغلب در این کتاب و منابع جغرافیای تاریخی به‌عنوان مرز طبیعی ایران و توران و در دوره اسلامی هم به مثابه مرز خراسان و ماوراءالنهر قلمداد شده و حوادث خوش و ناخوش متعددی بر دو سوی آن اتفاق افتاده است. در این مقاله پس از شناخت مختصر و اشاره به دیرینگی آن در منابع کهن به بررسی کارکردهای چندگانه اساطیری، تاریخی، و ادبی آن به‌عنوان یک رودخانه مهم و پرآوازه پرداخته شده و روشن گردیده که تأثیر این رود در تکوین حوادث شاهنامه و به‌خصوص کارکرد اساطیری آن بیش از یک رودخانه معمولی بوده است.

کلیدواژه‌ها: جیحون، شاهنامه، مرز طبیعی، منابع تاریخی، اسطوره‌ها.

* دانشگاه فردوسی مشهد و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی (mjyahaghi@gmail.com)



رود جیحون یا آمودریا در مرز طبیعی افغانستان و ترکمنستان با تاجیکستان و بخشی از ازبکستان کنونی از سرچشمه‌ها تا آرال تقریباً ۲۵۰۰ کیلومتر است که ۲۳۰۰ کیلومتر آن خط سرحدی طبیعی افغانستان و همسایگان شمالی آن را تشکیل می‌دهد (مفتاح، ۱۳۸۶: ۶۰).

چنان‌که در کتب جغرافیای قدیم آمده است، در بسیاری از دوره‌های تاریخی جیحون مرز خراسان و ماوراءالنهر بوده و اصلاً اصطلاح ماوراءالنهر یعنی ماوراء جیحون، در اشاره به همین رود پدید آمده است. جنگ‌ها و حوادث تاریخی و اساطیری بسیاری در دو سوی جیحون اتفاق افتاده (رک: یاحقی، ۱۳۸۸: ص ۱۱۵ به بعد) و این رود، گاه سرنوشت جنگ را به سود یا به زیان یکی از طرفین رقم زده است (رک: بیهقی ۱۳۸۸: ۵۷۰/۱) و بهتر از آن در قصاید منوچهری (دیوان، ص ۳۰) همیشه خوانده و یاد گرفته‌ایم که یکی از مختصات حماسه ابهام جغرافیایی است، به این معنی که نام‌های جغرافیایی و اسامی مکان‌هایی که در کتاب‌های حماسی آمده، لزوماً بر جغرافیا تطبیق نمی‌کند؛ این خصوصیت به شاهنامه هم تعمیم یافته و همه نام‌های جغرافیایی آن را اساطیری و لزوماً غیرواقعی تصور کرده‌اند. شاید یکی از دلایل عمده‌ای که تا این اواخر هیچ‌گاه شاهنامه‌پژوهان اعم از خارجی و ایرانی به دنبال نام‌های جغرافیایی این کتاب نرفته و خود را از قید تحقیق در باره آن‌ها خلاص کرده‌اند، همین امر باشد. بر عکس این پندار به نظر می‌رسد غیر از چند نام از قبیل: «گنگ دژ»، «البرز» و «مازندران» که کلی یا دست‌کم جای آن ناروشن است، بقیه نام‌های جغرافیایی شاهنامه نه تنها اساطیری و مبهم نیست، بلکه

به کلی بر جغرافیای واقعی تطبیق دارد، به طوری که می‌توان در کتب مربوط شناسایی کرد و جغرافیای تاریخی شاهنامه را با اطمینان نوشت؛ کاری که همین اواخر همکار فاضل من، مهدی سیدی با عنوان فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه به پایان رسانیده است.

بر همین اساس، باید بگوییم جیحون در شاهنامه رودی واقعی و در اغلب موارد همان است که در کتب جغرافیایی مربوط آمده است و اصلاً نمی‌توان آن را رودی افسانه‌ای یا حتی خیال‌پردازانه و در نقطه‌ای اساطیری و یا مبهم تصور کرد. هرچند در یک مورد به نظر می‌رسد جنبه‌های تقدس و بی‌کرانگی اساطیری آن هم از نظر دور نبوده است.

مهم‌ترین نمود اساطیری جیحون در شاهنامه داستان گذر کیخسرو از این رود است که بر کهن‌الگوی (Archetype) گذر از آب در اساطیر انطباق دارد. اینجا هم البته موقعیت جغرافیایی آن تغییر نمی‌کند، تنها در مفهوم و برداشت کهن‌الگویی است که تفسیرگر به جهت اساطیری آن توجه می‌کند. داستان از این قرار است که کیخسرو و فریگیس (فرنگیس) از ترس افراسیاب می‌گریزند و برای رفتن به ایران زمین به همراه گیو به کنار آب (جیحون) می‌آیند. خبر به افراسیاب می‌رسد، برمی‌آشوبد و سوگند می‌خورد که:

گر گیو گودرز و آن دیوزاد	شوند ابر غرنده از تند باد،
فرود آورمشان ز ابر بلند	- بزد دست و از گرز بگشاد بند -
میانشان بیرم به شمشیر تیز	به ماهی دهم تا کند ریز ریز
خود و سرکشان سوی جیحون کشید	همی دامن از خشم در خون کشید
به هومان چنین گفت کاندلر شتاب	عنان را مکش تا لب رود آب
که چون گیو و خسروز جیحون گذشت	همه رنج ما باد گردد به دشت

(همان، ۴۴۵/۲)

اما از این طرف، کیخسرو با گیو و فریگیس به کنار آب می‌رسند. باژخواه (مرزبان) برای دراختیار گذاشتن کشتی از آنان، نه باژ که چیزی می‌خواهد که تصورش هم برای آنان ممکن نیست. می‌گوید یکی از این چهار را در ازای عبور با کشتی به من بدهید: زره، یا اسب سیاه (شبرنگ بهزاد)، یا آن پرستار (فریگیس) را و یا آن تاجی که همچون ماه بر سر اوست. گیو از این درخواست در خشم می‌شود و می‌گوید: «کنون آب ما را و کشتی ترا» و به کیخسرو می‌گوید: اگر تو کیخسروی از این آب جز نیکویی نخواهی دید. فریدون که از اروندرود گذشت، کامروا شد و تاج و تخت شاهی به او رسید. نگران من و مادر و اسبت هم مباش که ایزد همه چیز را برای تو

آفریده است. کیخسرو گفت: این است و جز این نیست. از اسب فرود آمد و به درگاه یزدان نیاش گرفت:

همی گفت: پشت و پناهم توی به آب و به خشکی به راهم توی
پس اسب را در آب افکند و پشت سرش هم گیو و فریگیس به آب زدند و درست و سرافراز
از آن سوی آب بیرون آمدند. همین که هر سه سالم و بی آسیب از آب گذشتند، مرد باژخواه
شگفت زده شد و گفت: در چنین فصل بهارانی که جیحون پر آب و دریا چنین ژرف است، این سه
که با اسب و برگستوان چنین از آب گذشتند، هر آینه نباید از آدمیان باشند. پس به دنبال آنان با
کشتی بر آب زد و با چندین هدیه خود را به آنان رسانید و زبان به پوزش گشاد. گیو وی را بر
کردار ناسزاوارش سرزنش کرد و هدیه او را نپذیرفت:

چنان خوار برگشت از رودبان که جان را همی گفت: پدرود مان!
افراسیاب که به کنار جیحون رسید، خواست که در پی آنان کشتی بر آب زند، اما هومان
هوشیارانه او را از این کار بازداشت و گفت:
تو با این سواران به ایران شوی همی در دم و چنگ شیران شوی
بنا براین:

پراز خون دل از رود گشتند باز برآمد برین روزگاری دراز
(همان ۴۵۰/۲-۴۴۷)

گفتیم یکی از ویژگی‌های عمده جیحون با کارکرد جغرافیایی، واقع شدن این رود در مرز طبیعی
ایران و انیران است. این امر خود به خود نمی‌تواند کارکرد اسطوره‌ای به خود بگیرد و شاید به همین دلیل
است که داستان آرش کمانگیر که با رویکردی اسطوره‌ای - حماسی به جیحون ارتباط پیدا می‌کند، در
شاهنامه نیامده و تنها به اشاره‌ای به این حادثه مهم حماسه‌های ایرانی اکتفا شده است.

درحالی که اسطوره حماسی آرش کمانگیر مهم‌ترین اسطوره‌ای است که جیحون در آن به عنوان مرز
ایران و توران معنی‌دار می‌شود. این داستان در اغلب متون با تفصیل و در شاهنامه اشاره‌وار آمده است.

مطلب از این قرار است که در داستان پادشاهی منوچهر پس از مناقشه‌ای که میان وی و
افراسیاب پیش آمد، قرار شد که آرش پهلوان ایرانی تیری پرتاب کند و هرجا که فرود آمد، آنجا
مرز ایران و توران باشد. تیر پرتاب آرش در آن سوی جیحون بر تنه درخت گردویی نشست و
همان‌جا مرز ایران و توران شد. این روایت بیش و کم در متون مختلف آمده است: بناکتی به اجمال
به آن اشاره می‌کند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۰). بلعمی روایت را با شرح و بسط بیشتری آورده است
به این ترتیب که منوچهر در آمل (= آموی)، به مدت ۱۰ سال در محاصره افراسیاب بود؛ در پایان با

هم قرار گذاشتند که مرز ایران و توران را تیراندازی از لشکر منوچهر معین کند. این شخص بهترین تیرانداز لشکر منوچهر، یعنی آرش بود که تیر را از بالای کوه دماوند پرتاب کرد و بر ساحل راست جیحون بر درخت گردویی فرود آمد و آنجا مرز ایران و توران شد و منوچهر پس از صلح با افراسیاب جوی‌های بسیار از جیحون به سوی مغرب روان ساخت و ایران را که در اثر خشک‌سالی تباه شده بود، آباد گردانید (بلعمی ۱۳۵۳: ۳۴۸/۱). بلعمی جای دیگر به خشک شدن رود جیحون پس از هفت سال خشکی و قحطی در زمان سلطنت فیروزبن یزدگرد اشاره می‌کند که البته بر اثر تدابیر این پادشاه هیچ کس از گرسنگی تلف نشد (همان، ۹۵۴/۲).

بناکتی در جای دیگر به اختلاف کیقباد، از فرزندان نوذرین منوچهر که پیوسته بر کنار رود جیحون با اتراک در جنگ بود، اشاره می‌کند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۱)؛ بنا بر این به نظر می‌رسد که دست‌کم در دوره‌هایی بر سر جیحون به عنوان یک نقطه مرزی دائم میان ایران و حکومت‌های شمال و شرق این رود مناقشه و کشمکش بوده است. بنا بر بلعمی (بلعمی، ۱۳۵۳: ۵۶۹/۱) کیکاووس بلخ را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد و جیحون در زمان او مرز بین ایران و توران بود. بعد از مرگ اسکندر قلمرو حکومتی او به دو بخش تقسیم شد: یکی طرف غرب و جنوب جیحون، یعنی ایران و هرات و هند و دیگری شمال و شرق جیحون، یعنی توران (همان، ۷۲۱). روایتی دیگر اردشیر هم مرز شمال شرقی قلمرو حکومتی خود را جیحون قرارداد (همان، ۷۲۶).

آرش یا ارخش (Erekhsha) همان آرش شیواتیر است که در *مجمل التواریخ و القصص* (ص ۱۲۴) از او یاد شده و در ادبیات فارسی علاوه بر شیواتیر به «کمانگیر» هم شهرت دارد. شیواتیر همان شیپاک‌تیر (Shepaktir) پهلوی است که سخت کمان و دارنده تیر تیزرو معنی شده است. اصل داستان آرش در اوستا و با تفصیل بیشتر در مدارک تاریخی آمده است. در متون زردشتی از جیحون ذکری به میان نیامده فقط گفته‌اند که آرش با تمام نیرو تیر را از فراز کوه رویان (=البرز) به سوی دورترین نقطه پرتاب کرد که با پرتاب تیر، زندگی‌اش نیز از کمان تن جستن کرد و در راه آرمان خود جان سپرد. تیر آرش را ایزد باد در مسیر فرغانه بر تنه گردوئی کهن سال که در همه عالم درختی از آن بزرگ‌تر نبود، فرود آورد و آنجا مرز ایران و توران شد. نوشته‌اند که از جای پرتاب تیر تا آنجا هزار فرسنگ بود. بیرونی (بیرونی ۱۳۵۲: ص ۳۳۵-۳۳۴)، یکی از وجوه تسمیه جشن «تیرگان» را که در روز سیزدهم تیرماه برگزار می‌شده، همین قضیه تیر انداختن آرش برای تعیین مرز ایران و توران می‌داند.

فخرالدین اسعد هم به قضیه تیر انداختن آرش این گونه اشاره کرده است:

شتابان تر به راه از تیر آرش دو چشم از کین دل کرده چو آتش

(ویس و رامین، ۱۹۴)

یا جای دیگر در وجه نام گذاری آرش به «کمانگیر»:
اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر
(همان، ۳۹۶)

(رک: یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۷)

در شاهنامه چنان که گفتیم به داستان با این تفصیل اشاره‌ای نشده، تنها در بیتی از این کتاب (چاپ خالقی، ۱۲۹/۵) نام آرش به گونه‌ای آمده که نشان می‌دهد ظاهراً فردوسی با داستان به همین صورت آشنایی داشته است:

از آن زخم آن پهلوی آتشی که سامیش گرزست و تیر آرش
در شاهنامه در موارد متعدد ظاهراً به تبعیت از این سنت اساطیری - تاریخی جیحون همواره مرز ایران و توران معرفی شده است:

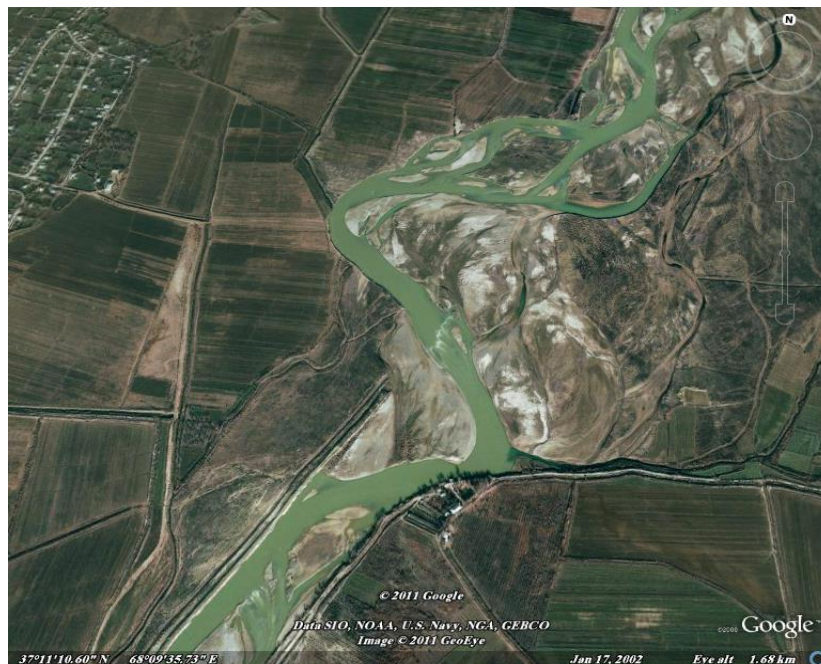
در داستان سیاوش وقتی افراسیاب پیشنهاد صلح می‌دهد، جیحون را مرز قرار می‌دهند:
زمین تالاب رود جیحون مراست به سغدیم و این پادشاهی جداست
(شاهنامه، ۲۵۴/۲)

همان که در نامه سیاوش به پدر هم تأیید شده است:
به سغد است با لشکر افراسیاب سپاه و سپهد بدان روی آب
(همان، ۲۴۶/۲)

افراسیاب بعد از صلح با زو طهماسب بار دیگر جیحون را به عنوان مرز به رسمیت می‌شناسد:
چو آمد ز خوار ری افراسیاب ببخشید گیتی و بگذاشت آب
(همان، ۳۲۹)

جیحون در شاهنامه و متون مربوط به نام‌های دیگری مانند: «آب»، «دریای آب»، «پنج آب/ پنجاب»، «آب پنج»، «آمودی»، «دریا»، «رود»، «دریای آموی» و «آمودریا» هم خوانده می‌شده و مخصوصاً در شاهنامه هرجا مطلق «آب» و «آمودی» می‌گوید، منظور رود جیحون است. از آنجا که جیحون گاهی «رود» هم خوانده شده، آن سوی جیحون را در متون پیش از اسلام «ورز رود»، «ورا رود» و «فرارود» گفته‌اند که در عربی و متون دوره اسلامی شده است «ماوراءالنهر». در داستان کیقباد طی صلح‌نامه‌ای جیحون مرز دو کشور قرار می‌گیرد که از سوی طرفین غیرقابل عبور است:

کس از ما نیند جیحون به خواب و ز ایران نیایند از این روی آب
(همان ۳۵۳/۱)



در صلح‌نامه‌هایی که پشنگ در همین داستان از آن‌ها یاد می‌کند، بر جیحون به‌عنوان نقطهٔ مرزی به‌شدت تأکید می‌شود:

زخرگاه تا ماورالنهر بر	که جیحون میانجی است اندر گذر،
برو بوم ما بود هنگام شاه	نکردی بدین مرز ایرج نگاه
ازان گر بگردیم و جنگ آوریم	جهان بر دل خویش تنگ آوریم

(همانجا)

در جنگ «دوازده رخ» سرداران ایران گذشتن از جیحون را ورود به خاک دشمن و نقطهٔ آغاز نبرد می‌دانند:

که ما را ز جیحون بیايد گذشت	زدن کوس خسرو بر آن پهن‌دشت
-----------------------------	----------------------------

(همان، ۵/۴)

در داستان پیروز، یزدگرد هم خوش‌نواز شاه توران زمین پیمان‌نامه‌ای می‌آورد که بنا بر آن، نیای وی با بهرام‌شاه عهدی بسته و دو طرف جیحون را به‌عنوان مرز پذیرفته‌اند:

بیاورد لشکر به دشت نبرد	همان عهد را بر سر نیزه کرد
که بستد نیایش ز بهرام‌شاه	که جیحون میانجی است ما را به راه

(همان ۲۲/۷)

گذشته از جنبه‌های اساطیری و تاریخی، جنبه‌های ادبی جیحون به‌عنوان رودی پرآب و زندگی خیز در شاهنامه قابل توجه است و شاید بسیاری از این مفاهیم از طریق شاهنامه به دیگر آثار ادبی فارسی نیز راه یافته است. از میان صور خیالی که بسیار در فضای حماسی جا افتاده و در واقع به مدد اسادهای مجازی مناسب با موضوع هر تصویر توانسته است برجستگی خاصی پیدا کند، اغراق است. اغراق‌های شاهنامه برخلاف دیگران به دلیل حرکت و جنبشی که در تصاویر به وجود می‌آورد، با تصاویر تشبیهی یا استعاره‌های رایج در شعر فارسی قابل قیاس نیست (رک: شفیع کدکنی، ۱۳۵۸: ۴۵۰)، به‌ویژه که در تصویرهای حماسی شاهنامه همیشه یک‌طرف محسوس و پرحرکت است، چیزی که به فضای حماسه پویایی و سرزندگی تمام می‌بخشد.

جیحون به‌عنوان مظهر فراوانی و پرآبی با طول بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر در دل سرزمین‌های ایرانی می‌توانسته همواره در برابر دیدگان خواننده باشد و پایه تشبیهات اغراق‌آمیز شاهنامه قرار گیرد. در مورد قدرت نظامی سیاوش و امکان خونریزی سپاه وی در شاهنامه می‌خوانیم:

چو تو ساز جنگ و شبیخون کنی ز خاک سیه‌رود جیحون کنی

(همان، ۲۶۸/۲)

وقتی شاعر می‌خواهد وسعت خونریزی را نشان بدهد، چیزی محسوس‌تر، فزاینده و اغراق‌آمیزتر از فراوانی آب جیحون نیست. در داستان کین‌خواهی ایرج:

چو فرمان دهد ما همیدون کنیم زمین را ز خون رود جیحون کنیم

(همان، ۱۴۱/۱)

این تصویر در شاهنامه بسیار آشنا و تا حد تکرار و کلیشه عمومیت یافته است. در نبرد با کاموس کشانی وقتی ایرانیان از پیروزی در جنگ ناامید می‌شوند، فکر شبیخون در سر می‌پروراند:

بسازیم و امشب شبیخون کنیم زمین را ز خون رود جیحون کنیم

(همان، ۱۶۰/۳)

کیخسرو در جنگ بزرگ:

چو آتش برایشان شبیخون کنیم ز خون روی هامون چو جیحون کنیم

(همان، ۲۳۵/۴)

اساساً جیحون به‌عنوان یک رود افسانه‌ای که مظهر برکت و پرآبی و عظمت بوده، همیشه و در همه دوره‌ها در شعر و ادب فارسی که عمدتاً و به‌ویژه در سبک خراسانی در دو سوی آن سروده

شده، نامبردار بوده است. تصاویر شعری جیحون در آثار دیگر شاعران پس از فردوسی چه آن‌ها که جیحون را دیده و چه آن‌ها که ندیده و از رهگذر سنت بدان راه یافته‌اند، به‌طور کلی از ذهنیت شاهنامه متأثر بوده است.

فرجام سخن

آب و انسان با هم رابطهٔ مرگ و زندگی دارند، به‌خصوص در سرزمین‌های خشک و بری آب در زندگی انسان معنای پررنگ‌تری پیدا می‌کند. از دوره‌های باستان، جیحون مرز طبیعی ایران و توران و بعد هم ایران و حکومت‌های ماوراءالنهر بوده و همیشه بر دو سوی آن حوادث تلخ و شیرین فراوانی به سود یا زیان یکی از طرفین اتفاق افتاده است. جیحون در شاهنامه هم به‌عنوان یک رودخانهٔ مهم و از جهات مختلف اساطیری، تاریخی، فرهنگی و ادبی ظاهر شده است. از این گذشته، شاهنامه در انتقال تصاویر خیال (ایماژها) و اندیشه‌هایی که بعدها با استفاده از نام «جیحون» در شعر و ادب فارسی مرکز ایران و نواحی جبال و عراق عجم پیش آمده، تأثیر بسزایی داشته است، زیرا بسیاری از شاعران سبک عراقی که ابداً جیحون و نواحی اطراف آن را ندیده و نسبت به آن تصویری حضوری نداشته‌اند، مثل سعدی و حافظ در شعر خود بارها تصاویری از جیحون را به گونه‌ای به کار برده‌اند که گویی خود آن‌ها تجربه کرده‌اند. تثبیت این گونه تصاویرها در عرف زبان و ادب فارسی می‌تواند بر اثر تأثیر شاهنامه در ذهنیت ادیبان و شاعران فارسی‌زبان پدید آمده باشد.

کتابنامه

- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، (۱۳۵۳)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، چ دوم، ۲ جلد تهران: زوار.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، ترجمهٔ اکبر دانا سرشت، تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، مقدمه، تصحیح، توضیحات و فهرست‌ها: محمدجعفر یاحقی - مهدی سیدی، تهران: سخن.
- رضازاده شفارودی، معصومه، (۱۳۸۶)، «جیحون»، دانشنامهٔ جهان اسلام، جلد یازدهم، تهران.
- سیدی، مهدی، (۱۳۸۸)، جغرافیای تاریخی خوارزم، با همکاری نادره سیدی، و اشرف‌السادات میرکمالی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____، (۱۳۹۹)، فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه، تهران: نشر نی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۵۸)، صورخیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- فخرالدین اسعد، (۱۳۷۷)، ویس و رامین، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
- قرشی، امان‌الله، (۱۳۸۰)، آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی، تهران: هرمس.

- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۸۴)، *زین الاخبار*، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لسترنج، گای، (۱۳۶۴)، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- *مجموعه التواریخ و القصص*، (۱۳۹۹)، به تصحیح اکبر نحوی، تهران: بنیاد موقوفات افشار - سخن.
- مفتاح، الهامه، (۱۳۸۶)، *جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمان علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوس بن احمد، (۱۳۶۳)، *دیوان منوچهری*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۸)، «جیحون، رودی که زندگی است»، *زین دایره مینا*، گشت و گذارهای علمی و فرهنگی، تهران: سخن.
- _____، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- یاقوت حموی، (۱۹۷۹)، *معجم البلدان*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- یشت‌ها، (۱۳۵۶)، گزارش پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.